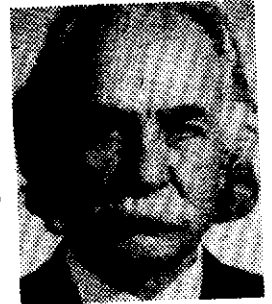


قوه قضائیه:

یک دهان و هزار آفرین!



نویسنده - خندان
نوشته احمد بشیری

«جبران مسافات» کند، «بیزق آساء» و «تروفزن»، «ستمیدگان» را به «وعده‌های خوش و استمگاران» را به «وعیدهای سخت، سرگرم می‌کند که گویی می‌ترسد عمر عزیزش سپری شود ز او در راه خوشنودی دلها» و گذاشتن «حق» مردم به کف دستشان، کاری نکرده باشد و آنگاه «بیت عمر» را با پشیمانی و سرخوردگی و افسوس بگذرانند و «بس تفابن که ازین حاصل ایام برد!»

اما از آنسو، «مردم» نیز برای خودشان «عالمی» دارند که از همه عوالم دوستان «سخندان» و «سختران» جدا است.

آنها، به پشتوانه «تجربه‌های دور و دراز»، «زیرو بم» سخنان گوش نواز این «عزیزان» را «فوت آبد» و از «چندو چون» آن «وعده‌های سرخرمن» با «وعیدهای گریه ترسان» نیک آگاهند و به خوبی می‌دانند که «تب تند» ناگهانی و «موسمی» دوستان خوش سخن ما، بسیار زود به «عرق» خواهد نشست و همه آنان، همین که به حال «افاقه» درآمدند، آن وعده و وعیدها را یکسره از یاد خواهند برد و باز «علی‌می ماندو حوضش» و «حقه مهر، بدان مهر و نشان است که بود!» کوتاه سخن این که مردم باهوش و «رنده» و «ناقلای ایران، تا دوستان ما، بگویند «ف»، بی‌درنگ درمی‌یابند که «فرح زاده» است!

بی‌گمان، در سراسر کشور پهناور ما، از هر کس بررسی دلت می‌خواهد در مملکت «قانون» حکومت کند و مردم به «حقوق قانونی» خودشان برسند و در خانه و کاشانه و سرکارشان، آرام و آسوده بسر ببرند؟ اگر طرف خیلی دیوانه نباشد و معنی سخنان تو را دریابد، فوراً خواهد گفت «آری» و هیچ کس را نخواهی یافت که از نعمت بی‌مانند «امن و آسایش» رویگردان باشد و بگوید من دلم می‌خواهد کشورم دستخوش «هرج و مرج» و ناآرامی باشد و همه مردم در آتش «ناامنی» بسوزند و هر کس هرکاری که از دستش برآمد، درباره دیگران بکند و کسی نباشد که جلو او را بگیرد و «فریادری» پیدا نشود که «فریادی» را بشنود.

«گواه عاشق صادق» در آستین باشد: یک روز، سردی، از میان مردم برخاست و در «رسانه‌های گروهی» و «کرسی» های سخنرانی و «مشریه» های «خطابه» فریاد کرد ای مردم ایران! من می‌خواهم برای

شما آئین «قانون‌گرایی» بیاورم و «آزادی‌های مدنی» شما را از نیم مردگی برهانم و «قانون اساسی» را درباره همه‌تان اجراء کنم و در یک جمله، «حکومت قانون» را به شما ارزانی بدارم و مردم، یک گوش داشتند و ده تا گوش هم «قرض» کردند و پای سخنان او نشستند و همه آنچه را که گفت، به گوش جان و «تمام و کمال» شنیدند و آنها را، فضا «آزادی» و «حق» و «قانون» را، «مثل یک قصه تو یک شهر کوچیک»، زبان به زبان و گوش به گوش، به سراسر این خاک پهناور کشانیدند و به همه آنها که گوش خوابانیده بودند، رسانیدند.

برای مردمی که دیرگاهی بود سخنان مهر ورزانه‌ی از کسی نشنیده بودند، گفتار این مرد تازه رسیده، چندان دلواویز و هیجان‌برانگیز بود که در دل همه نشست و آنچنان «مست» شان گردانید که یکباره «دامن از دست» دادند و هیچ کس نپرسید: «ای مرد! بر درستی آنچه می‌گویی برهانت چیست و اگر آنچه را که می‌گویی، بجای نیاوردی، پایندان تاوانت کیست؟» و همه، «یکدل» و «یکزبان» گردیدند و از نوبانگان تازه سال دبستان نرفته تا پیران کهنسال از نای رفته، دست یاری و همکاری به او دادند و دیری نباید که «چهل کرور» از همان مردم تشنه «حق» و «آزادی» و «قانون»، به آن مرد «رای» دادند. و «کارنامه قبولی» او را نوشتند و به دستش سپردند و «کاری کردند، کارستان»، چندانکه همه مردم جهان، «انگشت به دهان» گردیدند و همه دانستند که «همت اگر سلسله جتان شود مور تواند که سلیمان شود» و «تابدانند همه، تا بخوانند همه» که مردم این بوم و بر، برای «آزادی» و «آزادزیستن» چه‌ها که نمی‌کنند و در یک سخن: «این شأن آزادی است، مقام حریت!»

خوب، «نفوس بدزدن» کار درستی نیست و «عمل مومن را، حمل بر صحت باید کرد». بد نیست که یک بار هم، به جای «فلسفه بافی» و «پیش داوری» های بدبینانه، خوش گمان شویم و خرسند به اینکه همه آن سخنان که «بزرگان» و «گردانندگان» کشور، درباره «حق» و «قانون» گفته‌اند، راست است و آنان، همه‌شان، «دو پارادریک کفش کرده‌اند» که این بار، به آنچه گفته شده است، «جامه عمل» ببوشانند و به همه مردم دنیا بفهمانند که: «چنین کنند بزرگان، چونکر دایید، کار!»

این روزها، همزمان با سپری گردیدن «هفته قوه قضائیه» و نزدیک شدن روز «جلوس» رئیس جمهوری تازه برگزیده ایران، به «اریکه» ریاست، بار دیگر، گفتگو از «قانون»، «قانون‌گرایی»، «دادگستری»، «عدالت اجتماعی»، «حقوق مردم»، «پیکار با «ستم»، کوتاه کردن دست «زور» از سر افراد ملت، «قانونمند» گردانیدن کشور و و ... ورد زبانها شده است.

به هر مجلس و محفلی که پای می‌گذاری، هر کس که سخنی می‌گوید، «چاشنی» و «مزه» گفتارش، یکی از واژه‌ها و اصطلاحات بالا، و یا همه آنها است.

همه از سردرد و سوز دل، سخن می‌گویند و چنان «سوزوبریز» می‌کنند و مشفقانه و دلسوزانه داد سخن می‌دهند و «اشک تخم» بر دامن می‌بارند و «آه‌سرد» از دل برمی‌کشند که پنداری سالیان دراز مانند «اصحاب کهف» در «غار» تاریک و در بسته «زمان» به خواب خرگوشی فرو رفته بوده‌اند و ناگهان، با صدای کوبنده یک «تندر» آسمانی، دیواره‌های «غار» فرو ریخته و آنان را از خواب سنگین دیر پای چندین و چند ساله برانگیخته است و در چشم برهم زدن، دریافته‌اند که ای داد و بیداد! «ساراز درخت پرید و آتش سرد شد» و حقوق «مدنی» و «بدنی» مردم این کشور، سخت «پایمال» گردیده است و گزیری نیست جز آنکه بی‌درنگ به راه بیفتند و «چهار اسبه» بتازند مگر هر چه زودتر و پیش از آنکه نه مانده «حقوق الناس» نیز «دست مال» کرده، آن را برهانند و به «من له الحقوق» برسند و آنگاه، با دل آسوده و وجدان خرسند، به خانه و کاشانه خودشان رهسپار گردند و بیارامند

بر پایه برداشت‌ها و پندارهای بالا است که، هر سخنران دل سوخته‌ی، برای آنکه هر چه زودتر

قانون: ابزار و ابزارمند

در میان اجتماعات بشری، چه «متمدن» و شهر نشین، و چه «وحشی» و بادیه گزین، «قانون» یک «ابزار» است و هر ابزاری، ناگزیر، به «ابزارمند» و «کارگاه» نیازمند است. تا بتواند «کاربرد»ی را که شایسته و بایسته آن است، نشان دهد.

هر مردمی، برای کارگیری از ابزار قانون، رسم و راهی دارند و ملت‌های متمدن جهان، کما بیش، به دست یکدیگر نگاه کرده‌اند و برای کارکردن با ابزار قانون، سازمانی پدید آورده‌اند به

نام «دادگستری» و «ابزارگر» هائی با نام «قاضی» و لاجرم «کسک کار» ها و «دستیار» انی، نامور به «کارمند»ان دادگستری، «ضابطان» دادگستری و... کشور بزرگ و پیر سال ما، «ایران» از دیرگاهان تاریخ، همواره دستگاه «دادگستری» داشته و کارهای «ترافی» مردم کشور، در آن دستگاه، «حل و فصل» می‌گردیده است و هر کس که نگاه کوتاهی به «تاریخ حقوق ایران» کرده باشد، از درستی این سخن، بی‌گمان خواهد شد.

بسته به هر شرایط و اوضاع و احوالی که بر کشور ما «حاکم» بوده باشد، شکل و شیوه دستگاه دادگستری ما هم، گوناگونی‌های بسیار داشته است که پرداختن به چگونگی آن اشکال و اطوار، کار اکنون ما، نیست. از یک دیدگاه کلی، «حکومت قانون» در کشور ما، چند دوره مشخص را از سر گذرانده است که مروری کوتاه به آن، زبانی ندارد که هیچ، تا اندازه‌ای سودمند نیز هست.

دگرگونی‌ها و «تطور» دادگستری را در ایران، می‌توان چنین بخش‌بندی کرد:

۱- روزگار پیش از انقلاب مشروطه: در این روزگار که از چند صد سال می‌گذرد، همواره حکومت قوانین «عرفی» در دست پادشاهان و امیران یا بر گماشتگان آنان بود و قوانین «شرعی» را «دین‌مردان» یعنی «صدرالصدور» ها، «مجتهدان»، «شیخ الاسلام» ها و... در اختیار داشتند و چون صدور و اجراء «احکام»، شخصی و سلیقه‌نی بود، ناگزیر، هم احکام ظالمانه و هم «ناسخ و منسوخ» فراوان صادر می‌گردید و روی هم رفته، زمینه‌نی گسترده برای پایمال شدن حقوق جانی و مالی مردم فراهم گردیده بود چندانکه کمتر کسی بر جان یا مال خود ایمنی و دل آسودگی داشت.

وجود همین زمینه هرج و مرج قانونی، انگیزه‌نی شد برای خیزش مردم کشور و خواستار شدن «عدالتخانه» و سرانجام، پدید آمدن انقلاب مشروطه و تأسیس «مجلس شورای ملی» و...

۲- از انقلاب مشروطه تا انحلال عدلیه: در این دوره

افراد تازه از راه رسیده‌ای که پیچ و خم قوانین عرفی را بر نمی‌تابیدند به اندیشه «آسان گردانی» و فرو کشیدن قوانین قضائی از برج و باروهای بلند آن افتادند

که از حدود سال ۱۲۸۵ خورشیدی و پا گرفتن حکومت مشروطه در ایران آغاز می‌شود، اوضاع دادگستری کشور، سخت آشفته و به سخن دیگر، «هرکی هرکی» بود و آنکه «زور» بیشتر داشت، «حاکم» به حساب می‌آمد!

بزرگترین گرفتاری دستگاه دادگستری در این روزگار، وجود «کاپیتولاسیون» یا «دادگاههای کنسولی» بود که معمولاً به آنها «کارگذاری» گفته می‌شد.

برابر مقررات کاپیتولاسیون، چون ایران، دادگاههای قانونی نداشت، اتباع کشورهای اروپائی و آمریکائی و روسی، اگر مرتکب گناهی می‌شدند، رسیدگی به گناه و محاکمه آنان، در «کنسولگری» سفارتخانه خودشان انجام می‌گرفت و رای کنسولخانه معتبر بود و به سادگی می‌توان دریافت که چه «شلم شوربا»ئی بر پا شده بود!

درباره امور و مسائل مربوط به اتباع ایران نیز، تقریباً روش‌های متداول در دوران پیش از مشروطه، ادامه داشت.

۳- از انحلال عدلیه تا سال ۱۳۲۰: همزمان با کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی و انقراض حکومت قاجاریه در ایران، تأارامی‌ها و دگرگونی‌هایی نیز در گوشه و کنار جهان پدید آمد که «جنگ جهانی اول» و «انقلاب کبیر روسیه» و روی کار آمدن حکومت سوسیالیستی «شوروی» در آن کشور، راه می‌توان از مهمترین رویدادهای آن زمان به شمار آورد.

برابر قرارداد ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۹ خورشیدی) بین ایران و شوروی، دآوری کنسولی (کاپیتولاسیون) درباره اتباع شوروی ملغی گردید ولی هنوز این دادگاهها درباره اتباع سایر کشورها برجا بود و بیم آن می‌رفت که روسها بهانه گیری کنند و بر گرفتاریهای حکومت ایران بیفزایند.

از سوی دیگر، دستاویز نبودن دادگاههای قانونی در ایران، یعنی زمینه برقراری کاپیتولاسیون، هنوز از میان نرفته بود و چاره‌نی جز برقراری یک نظام قانونی

استوار برای دادگستری کشور به نظر گردانندگان امور نمی‌رسید، ازین رو، در زمستان ۱۳۰۵ خورشیدی و هنگامی که «علی اکبر داور» وزیر دادگستری ایران بود، «عدلیه» منحل و در اردی‌بهشت ماه ۱۳۰۶ با سازمان جدید و مجهز، گشوده شد و در همین زمان نیز، فرمان الغاء کاپیتولاسیون صادر گردید.

برای آنکه جای چون و چرانی نماند، با شتاب هرچه بیشتر، قوانین جدیدی برای دادگستری فراهم گردید که از شمار آنها باید «قانون مدنی» را نام برد.

کار تهیه و تدوین قوانین جدید، مرتباً و تقریباً بطور «شبانه‌روزی» دنبال شد و دیری نیامید که برای سفارتخانه‌های خارجی در ایران، که می‌ترسیدند اختیار جان و مال اتباع خودشان را به دادگستری ایران بسپارند، بهانه‌نی نماند و دادگستری رسماً و با قدرت شایان به کار پرداخت.

۴- از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۳۳۲ خورشیدی: جنگ جهانی دوم، و ورود نیروهای نظامی دولت‌های انگلیس و روس «متفقین» به ایران و تغییر حکومت در این کشور و گرفتاریهای دیگری که پیاپی پیش آمد، کار قانونگذاری و حکومت قانون را دچار آشفتگی و نابسامانی جدیدی کرد.

در این روزگار، به تناسب هر شرایط سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی که پیش می‌آمد، شتابی، قوانین فراهم و به مجلس شورای ملی برده می‌شد و با قید «فوریت» های دوگانه و سه گانه و بدون مطالعه و بررسی بسنده، از تصویب مجلس می‌گذشت.

«هرج و مرج» قانونی» در بدترین اشکال آن، ظاهر گردید و سازمان دادگستری و رسیدگی در دادگاهها، زیر نفوذ و فشار جناح‌های سیاسی گوناگون داخلی یا عاملان سیاست‌های خارجی، قرار داشت و می‌توان گفت که در این دوره، حکومت قانونی، ناتوان و سازمان دادگستری، روی هم رفته «سترون» بود.

۵- از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ خورشیدی: در این دوره، حکومت مرکزی بیش از گذشته بر اوضاع کشور تسلط داشت و چون دغدغه مالی و اقتصادی دولت نیز کمتر از گذشته بود، مجالی برای «بازسازی قوانین» فراهم آمد و کارشناسان هر رشته، برای تدوین یا تکمیل قوانین مربوط به رشته خودشان، به تکاپو افتادند و در این راه، چندان تلاش و تقلاً کردند که تقریباً برای همه زمینه‌های موجود در کشور، قوانین ویژه‌نی فراهم گردید. در این فرصت، سازمان دادگستری نیز برای بی‌طرف کردن نقائص و کمبودهایی که در قوانین مربوط به این دستگاه وجود داشت، دست به کار شد. قضاة و حقوقدانان برجسته

کشور، سعی وافر کردند که قوانین دادگستری، از قوانین سایر کشورهای جهان چیزی کم نداشته باشد تا خارجیان، برای بستن قراردادهای سیاسی یا مالی با ایران، بهانه‌جویی نکنند و بر نظام قضائی و شیوه کار دادگاههای ما، خرده نگیرند.

البته نمی‌توان گفت سازمان قضائی کشور، در این برهه زمانی از هر جهت آراسته و پیراسته گردید و هیچ کمبودی نداشت، بلکه هنوز کم و کسری‌های بسیاری دیده می‌شد که بایسته بود برطرف گردد. اما، به تناسب فعالیت‌هایی که از سوی قضاة و حقوقدانان برای اصلاح و اکمال قوانین قضائی صورت گرفت، در مقام مقایسه با دادگستری‌های سایر نقاط جهان، نظام قضائی ما، در جدی «قابل قبول» جای داشت.

۶۰ سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۳

خورشیدی: دگرگونی‌هایی که از سال ۱۳۵۷ به اینسو، در کشور ما پیش آمده است، برکسی پوشیده نیست. با پاشیده شدن حکومت گذشته و روی کار آمدن حکومت اسلامی، تغییراتی در همه سازمانها، به ویژه در سازمان قضائی کشور، بایستگی داشت و از آن‌گزیری نبود.

اما آثار این تغییرات در سازمان دادگستری و دستگاه قضائی کشور، بارها از سازمان‌های اداری و اجتماعی دیگر، بیشتر بود.

در حکومت اسلامی، به نسبت سازمانهای فنی دیگر، گروه بیشتری از گردانندگان امور، داعیه اداره دستگاه قضائی را داشتند و خودشان را در این سازمان بیشتر از هر جای دیگر، «ذیحق» می‌دانستند و لاجرم، بیش از جاهای دیگر نیز، به دادگستری روی آوردند و مناصب قضائی (اغلب پست‌های رده بالا و کلیدی) را اشغال کردند.

اما کار، به آن سادگی که در آغاز می‌نمود، نبود و قوانین عرفی جدید دادگستری، پیچیدگی‌ها و دشواریهای خاص خود را داشت و به مهارتها و تجربیات ویژه‌ای نیازمند بود که فراگیری و فراهم آوری آنها، به فوریت و آسانی ممکن نبود.

قضاوت: مسند سهل الوصول؟!

شوربختی دستگاه قضائی از آنجا آغاز گردید که دوستان نو رسیده، که پیچ و خم‌های قوانین عرفی را برنی‌تابیدند، و به هر علت یا دلیلی، علاقه‌مند به دانش‌آموزی و تجربه‌اندوزی هم نبودند، به اندیشه «آسان‌گردانی» و فرو کشیدن قوانین قضائی از فراز برج و باروهای بلندی که جایگاه آنها بود، افتادند و این

تلاش آسان‌گردانی قوانین، به مرور زمان، بیشتر و بیشتر شد تا تقریباً همه قوانین قضائی موجود را که برای تهیه و تدوین و تکمیل آنها بیش از هفتاد سال کار انجام گرفته و سرمایه‌های هنگفت مادی و معنوی خرج شده بود، در برگرفت و هیچ قانونی از گزند دست خوردگی و تکه پاره شدگی در امان نماند و چه بسیار قوانین سودمندی که بی‌دلیل و جهت معقولی، یکسره کنار گذاشته شد و قوانین تازه‌نی جای آنها را گرفت!



کار این «آسان‌گردانی» تنها به «لت و پاره» کردن قوانین قضائی پایان نگرفت بلکه اثر ناخوشایندش در کار جذب «قاضی» نیز پدیدار گردید و در این راه چندان «مساها» و «مسامحه» روا داشته شد که تقریباً درهای دادگستری بر روی هر کس با هر پایه و مایه علمی و عملی، باز شد تا بر مسند «قضاة» تکیه زند و این گمان در هر سری راه یافت که کار «قضاة»، آنقدرها هم که می‌گویند «دشوار» و «دست‌نیافتنی» نیست و از عهده هر کسی برمی‌آید و نیازی به دانش و بینش و تجربه و تخصص ندارد!

برای نمونه و شاهد مثال در این باره، می‌توان از «قانون تعیین وضعیت قضائی کسانی که سه سال در دادرزهای انقلاب اسلامی اشتغال به کار قضائی داشته‌اند» نام برد که برابر آن، افرادی با داشتن مدرک «دیپلم» دبیرستان، بر کرسی قضاة کشور نشستند. ما را، سر ستیز یا کوچک نمایانند با افراد زحمتکشی که با کمال صمیمیت به نظام اسلامی خدمت کرده‌اند یا می‌کنند نیست. به تحصیلات و

دانش آنان نیز حرمت و زح می‌گزاریم، ولی در اینجا، سخن از اصول و ضوابط یک دستگاه بزرگ و طراز اول کشور است نه روابط احساساتی و دوستانه گروهی از افراد یک اجتماع، نسبت به دسته‌نی دیگر از افراد همان اجتماع.

یک جوان، که تحصیلات کم یا متوسطی هم دارد، در هزار جای دیگر سازمانهای اداری کشور، ممکن است کار کند و در محیط کارش، «بهترین» هم باشد ولی این دلیل نمی‌شود که ما، همه ضوابط و اصول دستگاه قضائی را بهم بریزیم تا دوستی و محبت خودمان را به او نشان بدهیم.

از نظر مقایسه‌نی، باچارم به این نکته حساس اشاره کنیم که در دادگستری دوره پیشین، تنها کسانی به خدمت «قضائی» پذیرفته می‌شدند که حتماً از یکی از دانشکده‌های حقوق معتبر دست کم «لیسانس» در رشته «حقوق خصوصی» گرفته باشند و دو سال هم، بطور تمام وقت، دوره «گسارآموزی» علمی و عملی بگذرانند.

در همین دوره، تلاش‌های بسیار شد که افرادی با داشتن «لیسانس» در رشته‌هایی بجز «حقوق» نیز به خدمت قضا، پذیرفته شوند. ولی دستگاه قضائی، در همه موارد، ایستادگی کرد و حتی به پیسانسیه‌های دانشکده‌های «معقول

و منقول» (الهیات امروز) نیز اجازه ورود به خدمت قضائی را نداد به این استدلال که در آن دانشکده‌ها میزان تدریس مواد مربوط به «حقوق عرفی» و «حقوق خصوصی» پایین است!

نتیجه آن همه سخت‌گیری و پافشاری و دقت در انتخابات داوطلبان کار قضائی، آن شد که هنوز هم در سازمان قضائی کشور، «بهترین»‌های قضاة را، از هر لحاظ، در دادگاههای نخستین تا دیوانعالی کشور و... همان قضاة قدیمی بر جای مانده از دوره پیشین، تشکیل می‌دهند!

در گذشته‌نی نزدیک، دادگستری این کشور، سر و سامان بهتری داشت. سازمانی بود که با «عیوب» و «نقائص» اندک، به نسبت، از هر سازمان دیگری در سراسر کشور، پاکیزه‌تر و پالوده‌تر بود.

در این سازمان بزرگ، یک مشت «قاضی» و «کارمند»، با بلند نظری و پاک دامانی، ناهمواریها و سختی‌های زندگی را بر خویشان هموار می‌کردند و «زخم‌زبان»‌های بدگویان را بر جان می‌خریدند ولی، با

دستهای ناتوان خودشان، چرخهای سنگین ماشین عظیم دستگاه قضائی را میگردانیدند.

در این دستگاه بزرگ، به راستی، «ناراستی» و «کجروی»، چندان اندک بود که به چشم نمی آمد. اصلاً «قاضی جماعت»، نمی توانست «ناراست» باشد، زیرا معروف بود که: «اگر بامداد یک روز، یک قاضی در دادگستری «بلوچستان» پایش راجح بگذارد، شامگاه همان روز، در دورترین واحد قضائی «آذربایجان»، بویش می پیچد و صدایش بلند می شود!»

با این حال، درباره دادگستری و قضاة آن، «حرف و حدیث» بر زبانها می رفت و هر کسی از ظن خود، پوششی از «ملامت» بر تن آنان می پیچید. کار به آنجا کشید که حتی «شاه»، چون نتوانست قضاة را «ریقه در رقاب» کند و خواهشها و اوامر ملوکانه اش را به وسیله آنان به اجراء در بیاورد، از سر خشم و نومیذی فریاد زد: «دادگستری ما، بهشت دزدان و جنایتکاران شده است!»

با همه اینها، قضاة دادگستری که «نه خداوند رعیت» بودند و «نه غلام شهریار»، با آنکه درهای «پت و پهن» همه گونه آلودگی و «دله گی» به رویشان باز بود، سر فرازان و بدون چشمداشت، «گنج در آستین و کیسه تهی»، همواره با «فقر» و «فخرف» آن می ساختند و «خشت، دوزیر سر» می نهادند، اما، «بر سر هفت اختر»، پای می گذاشتند و مهر خاموشی بر لب داشتند و در عین حال، «حرف دل» همه شان این بود:

«ما، نگوئیم بدو میل به نا حق نکیم
جامه کس، سیه و دلق خود، ارزق نکیم
رقم مغلفه بر دفتر دانش نکشیم
سَر حق، با ورق شعبده، ملحق نکیم...»

اما، یک روز، «ورق برگشت» و ناگهان، از قضاة دادگستری هم «بخت، برگشت» و همان قضاة، که از زبان «شاه» دیروز، «انگ» کارگزاران «بهشت دزدان و جنایتکاران» خورده بودند، امروز، «پاسداران رژیم طاغوت» نام گرفتند و پس از این «افتخار» که یافته بودند، «ناقوس» مرگ آبرو و اعتبارشان نواخته شد و تا چشم گشودند، یک دسته «هیجان زده» و «فرصت طلب»، موقع را برای ارضاء «عقده» های درونی شان مساعد دیدند و از هر سو فریاد برآوردند: «مرگ بر...!» و پله های طبقات کاخ دادگستری را شتاب آلود، یکی پس از دیگری پیمودند و قضاة بی نوای بی گناه را، از رئیس «دیوانعالی کشور» و «دادستان کل کشور» گرفته تا پائین و پائین ترین، از اتاقهای کارشان بیرون کشیدند و درهای اتاق را بستند!

از فردی آن روز هم، همان گروه «معلوم الحال» که خود از حقوق بگیران دستگاه قدیم بودند به جان قضاة و کارمندان رنج کشیده و «دود چسراغ خورده» دادگستری افتادند و بدون علت «معمولانه» و تنها به

گویا باب پربرکت و سازنده «اجتهاد» هم نتوانسته است در برابر اندیشه ها و آرمانهای «صدر اسلام گرایانه» برخی ها تاب بیاورد!

دستاورهای جاهلانه و کین نوزانه، آنان را «اخی» جلوه گر ساختند و با نام نازیبا و بدشگون «پاک سازی» که واژه درست ترش «پاک رانی» بود، بسیاری را «بازنشسته»، «باز خرید»، «برکنار» و به هر روی، «خانه نشین» کردند. و در اندک مدتی «گنج برداشتند و مار پسمانده»، و پس از دل آسوده شدن از انجام «شاهکار» هائی که کرده بودند، «رفتند و به خانه آر میدند».

انصاف می دهم که هر بدبختی به سر دستگاه دادگستری آمد، از «خودی» های دستگاه بود و در آغاز حادثه، «روحانیان» تازه از راه رسیده، نه «راه چاه» دادگستری را می شناختند و نه آنچنان اصراری برای «لت و پار» کردن قضاة و کارکنان دادگستری داشتند و نه «موقعیت» را برای انجام چنین کاری، «جور» می دیدند ولی چه می توان کرد «دشمن دوست نمارا، توان کرد علاج شاخه را، مرغ، چه داند که قفس خواهد شد»؟

برای آنکه نمونه ای از «مدارای» گردانندگان «بالا دست» آن روز دادگستری، آورده باشم آنچه را که میان من و شادروان «دکتر بهشتی» رئیس شورایی قضائی آن زمان گذشت، به کوتاهی می نویسم:

در سال ۱۳۵۹ میان من و شهید دکتر بهشتی بر سر برخی مسائل قانونی و کاری، کشمکش و بگو مگونی دیرپا و سخت، پیش آمد و سرانجام، یک روز، رو بروی یکدیگر نشستیم و «سنگ هاما را، وا کنندیم».

«مذاکره» یا بهتر بگویم «مکاپره» ما، در حدود دو ساعت به درازا کشید و هر کدام، از «عقیده» خودمان در موضوع مورد اختلاف، «دفاع» کردیم و در پایان، دکتر بهشتی، به نشانه اینکه «رای» مرا پذیرفته است، گفت: «شما قضاة، چهار چوبهائی دارید که از آن چهار چوبه ها خارج نمی شوید و هر کس بخواهد با شما کار کند، باید چهار چوب شمارا بپذیرد...»

دریغاکه دار و دسته «هوچی» ها و «رئیس گنج کن» های دادگستری، بردباری و انصاف دکتر بهشتی را نداشتند و حتی به اندازه او هم، به پایداری دستگاه قضائی و حرمت گزاری به قضاة دادگستری علاقه مند نبودند و آنقدر زدند و زدند، تا قضاة و کارکنان قدیمی

دادگستری را در چشم «زیردستان» و گردانندگان دستگاه، به صورت «دیو» های هفت سر، نمایانند و شد آنچه نباید می شد و دیگری نباید که «گنجینه» ای از «دانش»، «مهارت»، «صداقت» که به سالیان دراز و با صرف سرمایه های مادی و معنوی هنگفت، در دادگستری فراهم آمده بود «هبا نامنورا» گردید و «مفت و پانصد»، از دست رفت و: «هر عالمی، به زاویه نی، گشت ممتحن»^(۱) هر فاضلی، به داهی نی^(۲)، گشت مبتلا! و بدین گونه، دستگاه بزرگ دادگستری، از نیروی انسانی «ورزیده» و

«دلسوز»، بی بهره و «سترون» شد و آنچه هم که به عنوان «بقیة السیف» بر جای ماند، به هیچ روی، پاسخگوی نیازهای مردم، از این دستگاه «غول آسا» نبود.

راست گفته اند که: هر کس خشت به آسیاب ببرد، خاک، پس خواهد گرفت!.

اما نمرديم و سالها پس از این رویدادها، شنیدیم که یکی از گردانندگان قوه قضائیه، به «فضایل» قضاة قدیمی دادگستری گواهی داده است.

شنیده شد که آیت الله «محمدی گیلانی»، به هنگام تصدی مقام ریاست «دیوانعالی کشور» (حدود دو سال پیش)، در برابر قضاة «دیوان»، درباره قضاة قدیمی دادگستری، چنین اظهار نظر کرده است: «ما، حالا می فهمیم که این قضاة قدیمی دادگستری، «زهاده»^(۳) «بی ریش» بوده اند!

ولی، چه دیر، افسوس!...
همینکه جنجال و هیاهوی خوارکننده «پاک رانی» فرو نشست و «پا نیوز» و هنگام «شمردن جوجه ها» فرا رسید، تازه، آشکار گردید که چه بلانی به سر دستگاه دادگستری آمده است.

در این هنگام بود که گردانندگان دستگاه قضائی، برای راه اندازی کارها، شتابکارانه، به اندیشه «پارگیری» و تکاپوی «جذب» نیروی انسانی جدید افتادند.

اما پرورش نیروی انسانی «متخصص»، به زمانی طولانی و صرف هزینه های توانفرسا نیاز داشت. از این رو گردانندگان دستگاه قضائی، تا توانستند کارها را «سبک» گرفتند و از تشریفات و ضوابط استخدام و تربیت قاضی، کاستند و مسند قضاة را برای همگان، مستندی «آسان یاب» و «سهل الحصول» گردانیدند.

گواه صادق این گفته، آماری است که اخیراً از زبان رئیس قوه قضائیه در مصاحبه ایشان با شبکه تلویزیونی کشور شنیده شد که گفتند در میان قضاة کنونی دادگستری، تعداد ۴۵ نفر دیپلم (دیپلمه) و ۳ نفر فوق دیپلم کار می کنند (از تعداد قضائی که مدرک تحصیلی پائین تر دارند، نامی برده نشد)

حاصل کار این گروه از راه یافتگان به سازمان

قضائی کشور، گرفتن «تصمیم» های قضائی و نوشتن جمله‌ها و عبارات عجیب و غریب و گاه «لطیفه» مانند و خنده‌دار بود که حتی شرح و بسط آنها، ورد زبانها گردید و گاه نمونه‌هایی از آنها در صفحات جراید کشور نیز به چاپ رسید و تقریباً از پیرامونیان دستگاه قضائی، کمتر کسی را می‌توان یافت که یک یا چند نمونه از اینگونه «رای» یا «قرار»ها و نوشته را بدست نیاورده باشد!

شاید گفته شود اینگونه تصمیم‌گیری‌های جالب توجه، مربوط به زمانهائی بوده است که قضاة تازه کار و بسی تجربه‌سوده‌اند و پس از آن پخته و کارکشته شده‌اند و آنگونه اتفاقات نمی‌افتد، اما من گوشه‌ئی از یک رای مهم و بسیار جدی «اعدام» (رجم) دو نفر را که در سال ۱۳۷۲ و در یکی از دادگاههای کیفری یک حوزه تهران صادر شده است، در اینجا می‌آورم تا دریافته شود که هنوز هم «هزارباده‌ناخورده، دررگ تاک است!»

در خور یادآوری است که این رای، به علت این که واقعاً برخلاف «موازین شرعی» و «مقررات عرفی» بوده، در دیوانعالی کشور شکسته شده است. رای مورد نظر، بر خلاف عرف آراء دادگاهها، توضیح قبلی یا «مقدمه» ندارد و پس از ذکر تاریخ و نام شعبه دادگاه، بی‌فاصله، حتی بدون ذکر نام متهمان، متن «رای دادگاه» نوشته شده است:

«... با توجه به محتویات پرونده و گزارش مراجع انتظامی و کیفیت دستگیری متهمان... بزه تهیه و توزیع عکسها و فیلمهای مبتذل و مستهجن و محرک و مهیج «مما یوشکان بهیج و یحرق بل یعالج الشیخ العتین فکیفها شباب» (چنین است در اصل) توسط متهمان نامبرده ثابت و محرز و از نظر دادگاه قطعی و یقینی است. به نظر می‌رسد که تهیه اینهمه عکسها و فیلم‌های مبتذل... نمی‌تواند به منظور یادگاری باشد بلکه به منظور توزیع و فروش... تهیه شده است و (شاید متهمان قصد خدمت به کشور داشته‌اند؟! از پرا، حال که با هجوم و بلکه شیخون فرهنگی منحنط ضرب نابکار، فیلمها و عکسهای سکسی و مبتذل به طرق و عناوین مختلف از خارج وارد می‌شود و در دسترس افراد لالابالی قرار می‌گیرد، چرادر داخل، به وسیله افراد هنرمند غیرمتعهد تهیه و توزیع نگردد؟!... و بعد از این «استدلال»ها، حکم اعدام دو نفر به وسیله سنگسار (رجم) صادر گردیده است!

خوانندگان توجه داشته باشند که تا چند سال پیش از این، یعنی در زمان حکومت اسلامی هم، بزه‌هایی که مجازات آنها «اعدام» بود، در دادگاههای «جنائی»، با حضور «پنج» نفر قاضی پُر سابقه، رسیدگی می‌شد ولی اکنون، به جای پنج نفر، فقط یک نفر، به پرونده‌ها رسیدگی می‌کند و «رای» می‌دهد! مشکل دیگری که بر سر راه دستگاه قضائی پدیدار و باعث گرفتاریهای بسیار شد، «ویس» گردانندگان دستگاه، برای «صدر اسلام گرائی» و «صدر

اسلام گردانی» قوانین و ضوابط سازمان قضائی بود. این حضرات بزرگوار، با فشاری شگرفی کردند و می‌کنند که «الاولیاء»، باید قوانین قضائی و اصول دادرسی کشور، درست و دقیق، همانند «صدر اسلام» باشد و هرگز این را نپذیرفته‌اند و نمی‌پذیرند که کیش «اسلام»، هیچگاه با «نوگرائی» و «درک زمان» سر ستیز ندارد و هنگامی که امام علی (ع) می‌فرماید: «ادبوا اولادکم فی آداب زمانکم» (فرزندانان را با آداب زمان خودتان پرورش دهید) منظورش دقیقاً اینست که مگذارید ادب و فرهنگ و اخلاق اسلامی، درجا بزنند و قرن‌ها به دور خودش بچرخند و به دیگر سخن، کیش اسلام، معنایش در «صدر اسلام»ی بودنش خلاصه یا تمام نمی‌شود و اگر «پویا» و در بستر زمان، «روان» باشد، بزرگتر و پریارتر می‌شود نه کوچکتر و خوارمایه‌تر!

در آئین تشیع، که پیشرفته‌ترین شاخه کیش اسلام است و هزاران دانشمند ایرانی و غیرایرانی، برای هرچه گسترده‌تر و سودمندتر گردانیدن فرهنگ آن، تلاش‌هایی شگفتی‌انگیز کرده‌اند و فقه آن، یکی از ظریف‌ترین و پرمغزترین انواع خود در جهان است، در عین حال، گامی فراتر از هر زمانی، برداشته و در آن، با بسی به نام «باب اجتهاد» گشوده شده است که دانشمندان و دانشجویان هر عصری، متناسب با شرایط گوناگون همان عصر، کاربردهائی شیواتر و بهتر از گذشته، برای اجراء قوانین بیابند تا در مقام مقایسه، دستگاه قانونی کشور شیعی، از همگان خود در کشورهای شیعی یا غیرشیعی دیگر، پس نماند و با آنها «تعارض» واپسگرایانه و گرفتار کننده و بازدارنده یا «مخل» پیدا نکند.

اما گویی باب پرپرکت و پویا و سازنده «اجتهاد» نیز نتوانسته است در برابر اندیشه‌ها و آرمانهای «صدر اسلام گرایانه» برخی‌ها، تاب بیاورد و آنها را از زیر و رو کردن و «کهنه‌نما» گردانیدن قوانین و آداب و رسوم قضائی، باز دارد و دست کم به تصحیح قوانین و آداب و برطرف کردن کمبودها و نارسائی‌های آنها قانع کند! کار این جنبش بازگشت دستگاه قضائی به صدر اسلام، آنقدر بالا گرفته که در صفحات جراید هم برای خودش جاتی دست و پا کرده است. این خبر روزنامه را بخوانید:

«یکی می‌گفت مساجد باید محل مراجعه مردم باشند و دعواهایشان را آنجا حل کنند، یعنی قوه قضائیه در آینده تعطیل شود و مسجد را دادگاه و انجام دهد. حال نظر شما چیست؟»

و روزنامه پاسخ داده است:

«ظاهراً بعضی از اشخاص که سخت علاقه‌مندند همه کارها اسلامی باشد، شکل و محتوی را نتوانسته‌اند از هم جدا کنند. در حالی که اسلام، در بعضی از احکام و آداب خود، همانگونه که محتوی را تشریح فرموده، شکل را نیز تعیین کرده است... در بعضی دیگر از احکام، شکل را بر عهده تشخیص عرف و شرایط زمان و مکان

قرار داده است. مثلاً در باب قضاوت، هرگز مسجد به عنوان محلی ثابت برای قضاوت تعیین نشده... امروز، قطعاً بدون وجود دادگستری و نظم بسیار دقیق در شیوه مراجعه مردم به قاضی و تشکیل پرونده و تعیین روز و ساعت رسیدگی و دهها مقررات دیگر، یک نظام دادرسی صحیح نخواهیم داشت و امروزه، گفتن اینکه مردم دعاوی و مراعات خود را به مساجد ببرند، به یک شوخی بیشتر شبیه است تا واقع نگری و چه بسیار اشتباهاتی که از عدم توجه به مسأله و شکل و محتوی پیش آمده و مشکل آفرین شده است...» (۴)

یک رسم و رفتار بسیار بسیار ناپسند و ویرانگری که از همان سپیده‌دم تاریخ تا کنون، در کشور ما، متداول بوده است و هنوز هم هست (و خدا کند که در آینده نباشد)، خوار شمردن و نابود گردانیدن آثار پیشینیان است.

بارها در تاریخ خوانده‌ایم و می‌خوانیم یا در دوران زندگی خودمان دیده‌ایم و می‌بینیم که هر حکومت یا دار و دسته‌ئی بر روی کار آمده، نخستین کارش این بوده است که آثار و «ردپا»ی آنهایی را که پیش از او، سوار کار بوده‌اند، از میان بردارد به این گمان و دلخوشی که نام و نشان خودش، برجسته‌تر و چشمگیرتر و ماندنی‌تر شود. مثلاً «اشکانیان»، آثار «هخامنشیان» را از بین برده‌اند و «ساسانیان» با آثار اشکانیان، همان کارها را کرده‌اند. «تازیان»، رد پای ساسانیان را گم و گور کرده‌اند و «هکندافعلل و قملل»!...

این رسم و راه نساخجسته، چه زیانهای جبران‌ناپذیر که به تاریخ تمدن و فرهنگ ما، زده است و چه واپس ماندگی‌ها و شکست‌ها که برای دستگاههای اداری، سیاسی و اجتماعی ما فراهم نیاورده است و چه سرچشمه‌های زلال دانش و پیش ما را که کور نگردانیده است؟!...

ما باید یاد بگیریم که سازگار و بردبار باشیم و اقوام و ملل و نحل گذشته را، از «هملکرد» و آثار علمی و عملی آنها جدا بدانیم و اگر با خود آنها «خرده حساب» داریم، آثار خوبشان را نگاهداریم و خودمان هم در جهت تکمیل و تصحیح، چیزهایی بر آنها بیفزاییم چنانکه نزد سایر ملل جهان مرسوم و رایج است و گرنه، همواره در مسیر زمان، چوب این گونه «تنگ نظری»ها را خواهیم خورد و ناچار هم خواهیم شد که برای شناسائی تاریخ و هویت قومی و فرهنگی خودمان، «تاریخ»هایی را که دیگران، از روی اسناد و مدارک و بنا به سلیقه و پسند خودشان، برای ما نوشته‌اند و یا خواهند نوشت، بخوانیم و...

بدبختانه، در کار دگرگون‌سازی سازمان قضائی کشور، گهگاه شیوه ناپسندی که از آن یاد شد نیز، اثر داشت و بسی از قوانین بسیار کامل و خوب و کارساز ما، صرفاً به آن جهت که در دوره‌ئی خاص فراهم آمده بود، یا به هم ریخته و ناقص و دم بریده شد و یا کنار گذاشته و به دست فراموشی سپرده!

اجتماعی

شکفت آنکه، در عمل آشکارا گردیده است که گردانندگان دستگاه قضائی کشور، به هر کدام از قوانین پیشین دادگستری کشور، دست درازی کرده اند، هرگز نتوانسته اند کاملاً و بهتر از آن را، خودشان بیاورند، بلکه کار، از آنچه پیشتر بوده، بدتر هم شده است و در بسیاری مواقع، ناچار گردیده اند که همان قانون قدیمی دور انداخته شده را به صورتی ناقص و در هم برهم، که: «گرتو بینی نشناسیش باز» سرهم بندی و راجع کنند. حال، در این راه چه سرمایه های فکری و پولی، تلف و دور ریخته شود، به کسی مربوط نیست!

بر عهده راوی- از زبان آقای «موسوی اردبیلی» رئیس پیشین شورای عالی قضائی نقل کرده اند که ایشان، در جانی گفته است: «به قوانین دوره گذشته دست نزنید، ما، هر جا را دست زده ایم، خرابکاری شده است!»

تیر خلاص یا...؟

۱۷ از سال ۱۳۷۳ خورشیدی تاکنون، روز پانزدهم تیرماه ۱۳۷۳ «قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب» به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و روز بیست و دوم همان ماه «شورای نگهبان» نیز، آن را تأیید کرد و قانون یادشده وارد مرحله «اجرائی» گردید. قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، چه در زمانی که هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود و چه هنگامی که از تصویب نهائی گذشت و حالت اجرائی به خود گرفت، همواره محور جنجالها و گفتگوهای کشدار و محل «بگو مگو»های بسیار بود.

گروهی آن را «تیر خلاص» سازمان قضائی کشور نامیدند و برخی از آن به عنوان «نجات دهنده» نظام قضائی یاد کردند و دسته‌نی، تصویب این قانون و کارآمدی و کاربردش را در حکم «زاییدن کوه» دانستند! گذشت روزگار نشان داد که حق، با آنهاست بوده است که این قانون را ناسودمند و دارای بار منفی می دانستند. زیرا که دقیقاً از روز اجراء قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، آشفتگی و درهم ریختگی اوضاع دادگستری آغاز گردید و تا امروز هم ادامه دارد و چنانکه باد می آید و شاخه‌ها را می جنباند، هرچه از عمر این قانون بگذرد، نابسامانی های دادگستری کشور، اگر بدتر نشود، بهتر هم نخواهد شد!

استدلال آنها که فریاد می زدند آوردن چنین قانونی، کارها را بی سامان خواهد گردانید، ساده و روشن بود. آنها می گفتند در حالی که در همه جای جهان، کارها بر پایه تجربه و تخصص تقسیم می شود، روا نیست سازمان قضائی کشور ما، که پس از هفتاد سال، در مسیری دنیا پسند حرکت می کند و خود را با کاملترین شیوه های قضائی جهان هماهنگ و همسان گردانیده است و نزد مراجع قضائی دنیا مقبولیت مطلوبی دارد، با اجراء یک قانون من درآوردی از هم بپاشد و همه سازمانهای زیر مجموعه آن «تارومار» گردد. بیابید و بجای از بین بردن قوانین از کار درآمده کشور، کمبودها و نقائص آنها را بر طرف کنید و یک

دستگاه بزرگ قانونی کشور را به هرج و مرج و بی سر و سامانی نکشانید.

اما آنها که سنگ آسان گردانی دستگاه دادگستری را به سینه می زدند و متأسفانه بیشترشان هم با از بیرون وارد دستگاه قضائی شده بودند و با این دستگاه عظیم و شیوه و شگرد کارش آشنائی بسنده نداشتند، و یا کسانی بودند که بخاطر «بسه قربان گوئی» و نزدیک شدن به گردانندگان رده بالای دستگاه قضائی و «خوش خدمتی» کردن به آنها، آگاهانه مصالح این سازمان بزرگ را زیر پا نهادند و هرچه بود، کاری شد که نباید می شد و آنچه بر سر دادگستری کشور آمد، نادرست و ناروا بود و ای کاش همه دست اندرکاران کمی به سرانجام کاری که می خواستند بکنند، می اندیشیدند و سنگی به چاه نمی انداختند که همه عقلاء خودشان هم، نتوانند آن را از چاه بیرون بکشند! البته این مطالب را گردانندگان کنونی قوه قضائیه، نه می پسندند و نه می پذیرند. آنها می گویند با اجراء قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادگستری کشور ما، محور و «اسوه» تمام سازمانهای قضائی سرشناس جهان شده است.

رئیس قوه قضائیه در یکی از خطبه های نماز جمعه فروردین ماه ۱۳۷۵ مدعی شد که با اجراء قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، سیستم قضائی ایران، پیشرفته تر از سیستم های مشابه خود در کشورهای اروپائی است!

اخیراً هم (نماز جمعه ۱۳۷۶/۴/۱۳) بار دیگر، نظیر همین سخنان را از زبان رئیس قوه قضائیه شنیدیم. ایشان این بار، پای خود را یک پله هم بالاتر گذاشتند و گفتند با اجراء قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، ما از فرانسه جلو افتاده ایم و اخیراً مقامات قضائی کشور فرانسه به ما مراجعه کرده اند و ضمن تحسین و تمجید فراوان از موفقیت هائی که در این راه داشته ایم، می خواهند از شیوه کار نظام قضائی ما «الگو» بگیرند و ما این افتخار را داریم که در این راه پیشگام فرانسویها و دیگر کشورهائی خواهیم بود که از روشهای ما تقلید خواهند کرد!

رئیس قوه قضائیه و وزیر دادگستری و دیگر همزبان های آنها، هر کدام یک دهان دارند و هزار آفرین در این باره که اجراء قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، یکی از شاهکارهای قضائی و تاریخی جهان بوده است و آنها توانسته اند با اجراء این قانون همه، مشکلات قضائی مردم کشور را حل کنند.

سال گذشته، در چنین روزهائی، وزیر دادگستری گفت: «اجرای قانون دادگاههای ما، باعث کوتاه شدن دادرسی و بالا رفتن کیفیت رسیدگی به پرونده ها شده و تسهیلات مطلوبی نیز به مردم ارائه شده است» (۵)

چند روز دیرتر (نماز جمعه ۷۵/۴/۸) رئیس قوه قضائیه مدعی شد که «زمان رسیدگی به پرونده ها، در دادگاههای کشور کاهش یافته و به طور متوسط به ۳ تا ۶ ماه رسیده است». و در جای دیگر از ایشان شنیدیم که

اجراء قانون دادگاههای عمومی و انقلاب، «موفقیت آمیز» بوده است و «... بررسی های هیأت ویژه قوه قضائیه و سازمان بازرسی کل کشور، روند مطلوبی را در این زمینه نشان می دهد» و «اجرای این قانون، نه تنها مدت زمان رسیدگی به پرونده ها را در دستگاه های قضائی کشور کاهش داده است، بلکه توزیع پرونده ها را به شعبه های مختلف، عادلانه کرده و زمینه را برای افزایش معلومات قضایه فراهم آورده است» و در همین سخنرانی، رئیس قوه قضائیه «مدیریت» را مهمترین عامل موفقیت اجرای قانون دادگاههای عمومی و انقلاب ذکر کرد (۶)

نظیر همین سخنان را، در جای دیگری از زبان رئیس قوه قضائیه شنیده ایم (نماز جمعه ۱۳۷۵/۱۰/۱۴) که: «ما سقف ۱۲۰ پرونده را برای قاضی تعیین کرده ایم و در مواردی، بعضی از قضایه، تا سقف ۲۰۰ پرونده حرکت کرده اند که مورد تشویق هم قرار گرفته اند. متوسط وقت دادگاهها ۷/۴ ماه است».

باز هم در مصاحبه تلویزیونی روز قوه قضائیه اسما، (۷/۴/۷۶) ایشان گفتند «امروز یکی از رؤسای دادگستری های کشور به دیدن من آمده بود و می گفت وقت های ما به دو ماه رسیده است بیا دیدن نگاه کنید...»

و هم از سخنان ایشان است در نماز جمعه ۱۳۷۶/۴/۱۳ که: «ما می توانیم ادعا کنیم که در تاریخ دادگستری کشور سابقه نداشته است که زمان ورود و مختومه شدن پرونده ها، بطور متوسط، به حدا کثر سه تا چهار ماه برسد» و در حال حاضر، قوه قضائیه، در بخش قوانین بامشکلی مواجه نیست و با اتکاء به نیروهای متعهد و متخصص خود، سالانه ۳/۵ میلیون پرونده را مختومه می کند» و «در دادگستری، به ندرت فساد و آدم فاسد هست و اگر کسی پیدا بشود با او برخورد خواهد شد...».

اینها چند نمونه بود از سخنان رئیس قوه قضائیه و وزیر دادگستری که از باب «تسکین و تسکیر» در اینجا آورده شد ولی اگر بخواهیم گفته های این آقایان و پیرامونیان شان را درباره مدح و منتقد از قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و شرح و بسط مزایای اجراء این قانون، جمع و جور کنیم، رشته سخن بسی دراز و «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

اما در دنیای واقعیات وضع نه این است که آقایان می فرمایند. باید سر و کار کسی این روزها به دادگستری بیفتد تا بفهمد «تعیین وقت» یعنی چه؟ یا «رای صادر کردن» چه روندی دارد؟ و «محتوای برخی آراء»، دارای چه ماهیتی است؟

بحث در این موارد فرصت خاصی می طلبد و لذا آن را وامی گذاریم به زمانی دیگر.

- ۱- منتهن - خوانر- بی مقدار
- ۲- داهی - بلا
- ۳- زاهدان، پارسیان
- ۴- روزنامه سلام شماره ۱۶۶۹ - ۱۳۷۵/۱۲/۱۶
- ۵- روزنامه سلام شماره ۱۶۵۸ - ۱۳۷۵/۴/۴
- ۶- روزنامه سلام شماره ۱۵۶۱ - ۱۳۷۵/۷/۱۱

اجتماعی